

"حزب واحد"، "حزب جدید"

از توهم تا واقعیت

نوعیت برخاست "حزب واحد" و خروج قطرهء سرکش "جدید" از بدن آن، در متن نگارش به اختصار تفسیر می یابد. اما در ابتدا قدری از گذشته:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از پی احراز حاکمیت سیاسی، شخصیت هایی را وارد عرصهء سیاست آن برهه ساخت که بنا بر برداشتهای نارسا از وضعیت عینی کشور، در واقع حزب را به میدان تنشهای قدرت خواهانهء فردی کشانیده، به عوض تحقق برنامهء حزبی، راه اندازی مسابقهء اعمال نفوذ بر صفوف حزب را برگزیدند.

جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان که به یاری یورش نیروهای نظامی اتحاد شوروی در ۶ جدی ۱۳۵۸ و خنثی سازی حاکمیت مطلقهء تک جناحی پیش از آن، حاکمیت حزبی دوجناحی را بوجود آورد؛ شخصیت هایی را بیرون کشید، بر کتف حزب نشانند و وارد عرصهء رهبری سیاسی کشور ساخت که از همان آغاز با پیشه کردن "خانه جنگی" حزبی هرم وارونه ای بنیاد گذاشته، اهداف اساسی و مرامنامه ای حزب را - اگر کاپی بودند - یا اصل، زیر پا کردند و منبر دست یافته را به ابزار تقابل خودمنشی ها و در نتیجه به یک صحنهء سیاسی تراژیک مبدل ساختند.

برخی اعضای پرچمی بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان، پس از مرگ رهبران اصلی خلقی ها، عرصهء سیاست افغانستان را زیر نظارت شوروی ها، قسماً برای خود تنها یافتند. آنها با گذشت اندک زمانی بعد از دستیابی به سکان قدرت، به جای اینکه فکر و انرژی خود را در جهت عملی سازی مشی رسمی مبنی بر استقرار حاکمیت عدل طبق آرمان های آغازین مندرج آئین نامهء حزب متمرکز سازند، به نبرد ذات البینی به هدف تنفیذ قدرت شخصی و دریافت جایگاه تعززی در رهبری حزبی - دولتی پرداخته بر جریان رخداد های سیاسی آن دوران اثرات ناگوار جبران ناپذیری گذاشتند.

رهبری حزب بویژه جناح پرچم آن، در امتداد قدرت، تا آنجا در تنگنای والا مقامی و فرا دستی فرو رفت که نتوانست پایگاه وسیع حزبی برخوردار از حمایت مردمی را بوجود آورد، بر عکس موجب ایجاد نوعی از ساختار فرمانداری بدون رابطه ارگانیک با اجتماع شد. درون حزب به دلیل ناپختگی فکری و فقدان سرشت توده ای، توان واکنش در برابر آنچه را که از بیروی سیاسی صادر می گردید نداشت. در نتیجه حزب از وظیفه پیگیری و اجرای رسالت "الهام و بسیج" فاصله گرفته ماهیت اصلی یک گردان سیاسی مبشر، متحرک و مبتکر را از دست داد و به ابزار تعمیل دساتیر و فرامین دولت مبدل گشت. هیچگاهی در تصمیمگیری های رهبری حزب، به اراده جمعی اعضای حزب مراجعه نگردید. تا هنگامیکه اداره امور حزبی - دولتی از طریق بیروی سیاسی انسجام می یافت، کارها روال روتین داشتند، همینکه فرماندهی و اداره متزلزل شده و بر هم خورد، حزب و حاکمیت بسوی بحران رفت و از هم پاشید.

اگر چنین نمی بود، پدیده هایی نظیر تعویض سفارشی رهبری در پلینوم هژدهم کمیته مرکزی که سبب تشتت و تفرق فزاینده صفوف حزب گردید، ورود "پریسترویکای روسی" به هر نام و رسمی در غیاب نظر اعضای حزب و دسیسه های حزبی - دولتی بهار ۱۹۹۲ که باعث فاجعه زوال حاکمیت گردیدند، بوقوع نمی پیوستند.

اگر چنین نمی بود، بروز علنی رخنه در صفوف پرچمی ها که قبلاً به نطفه یابی و نشو حلقات طرفدار و مخالف در اطراف برخی اعضای بیروی سیاسی منتج گردید و بعد از تدویر پلینوم هژدهم نقطه اوج یافت، اتفاق نمی افتاد.

با تأسف تمام قابل ادعان است که رخداد های دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان بیشتر در نوشته هایی بازتاب می یابند که با واقعیت های آنزمان سازگاری کامل ندارند. توفیق نسبی صاحبان نوشته ها مبنی بر جذب خواننده در این امر نهفته است که آرشیف مستند و با اعتباری نظیر آرشیف کمیته مرکزی حزب کمونسنت اتحاد شوروی یا آرشیف وزارت امنیت دولتی جمهوری سابق دموکراتیک آلمان در اختیار نیست تا حقایق برملا گردند و الی برخی رهبران و گرداننده گان حاکمیت آنروز بویژه آنهایی که در کشاکش رخداد های اسفناک برهه پایانی حاکمیت نقش ناسالمی ایفا نمودند، امروز با دست باز قلم فرسائی نکرده، مقاله های متناقضی به رسم مدافعه آن کژراهه و کتاب های قطوری برای تبرئه خود نمی نوشتند.

از پی نشر مدارک تصویری وقایع درد آور سقوط دولت جمهوری افغانستان توسط منابع فرانسوی در انترنت، بخشی از کارگردانان اصلی "تراژیدی سقوط" که در تصاویر جلوه گر اند، بجای اینکه

صادقانه به ارتکاب خطاهای سیاسی اعتراف کنند و مسئولیت پیامد های فاجعه بار آن حوادث را بردوش گیرند، با سراسیمگی، مدارک نشر یافته را کمپاین خصومت بر ضد خود و ضد پروسه "وحدت حزبی ها" تلقی کرده در واقع از پذیرش مسئولیت تاریخی فرار می نمایند.

بخش دیگر کارگردانان سقوط، چون در باره آنها "ویدیویی" در دست نیست، از فرصت استفاده برده آنچه در توان دارند برای براءت خود و حوالهء تقصیر بر دوش جانب دیگر، به کار می بندند. نبود شفافیت، مجموع جنبش مترقی افغانستان را در تیره گی فرو برده است. رهبران اصلی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، آنهایی که رفته اند، جز بیانیه های سرکاری و رسمی، آثار ارزشمند علمی بر جا نگذاشتند.

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب پارین دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس دولت وقت، سیاستمداری که در وهلهء مخالفت، نسلی از روشنفکران مبارز را تربیه نمود، با تبارز ارادهء متین، توانائی و استعداد سرشار فکری - سیاسی، تابوی مقابلهء سیاسی علنی با سلطنت خود کامهء محمد ظاهر شاه را شکست، مصئونیت قانونی شاه و رژیمش را آشکار به چالش گرفت، نان خشک شام زحمتکشان را برای نخستین بار در بحبویهء مبارزهء چپ، از تریبون پارلمان شاهی به رخ شاه و حکومت اش کشید و با کلام رسا از خواسته ها و منافع زحمتکشان افغانستان دفاع می کرد، در زمان حاکمیت، قدرت واقعی اجرائی را از دست داد.

ببرک کارمل در زمان قدرت، اضافه بر سپردن اختیار تصمیم گیری به مشاورین شوروی، عنان رهبری را در شرایطی که دشواری وضع سیاسی - امنیتی کشور مستلزم ادارهء مدبرانه ولی سختگیرانه بود، استوار نگه نداشته، عرصه را در حقیقت برای ادامهء تنش های جناحی و رهیابی آزاد معتمدین اصلی باور هایش در جناح پرچم به مسابقهء قدرت باز گذاشت. شماری از اعضای پرچمی بیروی سیاسی بجای جستجوی تفاهم و همکاری با سایر رهبران و کادرهای حزبی در جهت سمتدهی سالم وقایع، مطابق مرام حزب و نیاز جامعه، از وضعیت به میان آمده استفاده برده و تا آنجا جلو رفتند که در نهایت، حاکمیت حزبی - دولتی را به بحران و فروپاشی سوق دادند. نقش منفی برخی رهبران جناح خلق نیز بی اثر نبود.

ناگفته پیداست که فضای سیاسی، دشواری های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی معین داخلی و عوامل خارجی مرتبط با آن دشواری ها، بدون شک در افزایش شعلهء بحران و انجام آن به فروپاشی، اثر خردکننده ای گذاشتند اما در بررسی آنچه که گذشت تقصیر را تنها بر دوش اوضاع،

شرایط و عوامل خارجی حواله نمودن و پای رهبران و افراد مسئول و متعهد را از قضایا بیرون کشیدن، واقعینی سیاسی نیست.

بیماری های مستولی بر پیکر حزب دموکراتیک خلق افغانستان با فروپاشی آن از میان نرفته بلکه در وجود برخی رهبران و کادرها همچنان ادامه یافتند. چنانچه گفتنی است که چند تن از اعضای پیشین بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب حین اقامت در سال ۱۹۹۴ در مسکو، از ایجاد شورای عالی نظامی به شرکت جنبش ملی اسلامی افغانستان، شاخه حزب وحدت اسلامی محقق و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در شمال افغانستان حمایت کرده، پرچمی ها را به تبلیغ آن تشویق می کردند و دسترسی دو باره حزب به قدرت سیاسی را "نوید" می دادند، نویدی که هیچ نوع زمینه اجرایی نداشت.

شورای عالی نظامی نامبرده در ابتدا حکومت جهادی شمال را بوجود آورد، بر حکومت جهادی کابل هجوم برد، شهریان کابل را به بم و راکت بست و مرگ هزاران انسان را در جنگ با شورای نظار و جمعیت اسلامی مستقر در کابل وسیله شد، بعد توسط طالبان متفرق گردید تا اینکه امریکائی ها رسیدند و درگیری متقابل هر سه نیرو را مهار کردند.

شورای عالی شمال نیز از آنجهت مرتکب خطا گردید که بخش اعظم افسران ورزیده اردوی جمهوری افغانستان را تفتین نموده شماری از قهرمانان و نخبه گان آنها را بی جهت به کام مرگ فرستاد. مزید بر آن فروپاشی اردوی منظم صد ساله افغانستان در کل، بوسیله لشکر سیاه و بی بند بار جهادی ها - به فرمان دولت پاکستان - در تباری با برخی رهبران حزبی و افسران بلند رتبه اردو، بیان مشهود اثرات ناگوار درز ها، آشفته گی ها و خطا های زنده گی آنوقت حزبی است.

تداوم حالت رنجور موروث آنزمان باعث حفظ افسرده گی، پراگنده گی، سردرگمی و تزلزل فکری - سیاسی در میان اکثریت بازمانده های حزب گردیده، ظهور حرکت ها و گرایش های سالم در این پروسه را باز می دارد. سازمانهای ایجاد شده از حزب دیروز - سوی نهضت آینده افغانستان - تا اکنون به شناخت، طرح و تصویب خطوط روشن اندیشه ای - سیاسی برای امروز و آینده زحمتکشان افغانستان قادر نشده اند. ادامه بی توقف سلسله حزب سازی و سازمان سازی بی کیفیت حزبی های دیروز در هفت - هشت سال اخیر، گواه صریح وضعیت ناهنجار کنونی جنبش ترقیخواهی افغانستان است.

نگارش فشرده بالا و پیگیری مختصر آن در آتیه بنا بر پیوند ارگانیک انکشاف وقایع، ارایه کرونولوژیک واقعات نبوده بلکه سعی می گردد تا در چند کلام کوتاه، گوشه ای از حوادث آن برهه

شناسائی شده با آنچه امروز اتفاق می افتد مرتبط گردد چون آینده ای بدون پیوند با چگونگی جریان حوادث گذشته و تصفیه حساب با آن، وجود ندارد.

حال، تفسیر اصل موضوع:

خبر پیدایش "حزب واحد" در خزان ۲۰۰۹ که بعد از گفتگوها و نشست های متوالی سه - چهار ساله موالی امور نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و حزب متحد ملی افغانستان در رسانه ها به نشر رسید، تا اکنون نتیجه اثر بخش و روشنی نداده است.

تلاش عده ای از اعضای جناح پرچم حزب سابق دموکراتیک خلق افغانستان در جهت بسیج دوباره حزبی ها در کابل و ایجاد نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان در سال ۲۰۰۵ مسیحی، اقدام سیاسی درخور توجهی بود که اگر به منوال اولی ادامه می یافت و زیر تاثیر بلند پروازی های بی مایه قدرت باخته گان پناه گزیده در اروپا نمی رفت، می توانست به یکی از هسته های امید بخشی برای تولد دوباره جنبش چپ افغانی در داخل کشور مبدل شود. ولی چنین نشد. همان هایی که قبلاً حین اقامت در مسکو، از "شورای عالی نظامی شمال" سودی نبردند و از "نهضت میهنی" آرنهم هالند نیز حاصل دلخواه نگرفتند به حزبی های داخل کشور نگاه افگندند. سازمان تازه ایجاد شده نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان "لقمه" و قربانی آماده ای بود که به خورد آنها افتاد. حلقهات پراکنده "نهضت میهنی" در اوایل سال ۲۰۰۶ پیوستن خود را به نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی کابل اعلام نمودند، نام آن سازمان را بر خود گذاشتند و در انحصارش گرفتند. اگر این همائی ها و پیوستن ها مسیر سالم سیاسی اختیار می کردند، حرفی نبود. ولی چنین نشد.

مبتکران و اساسگذاران نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان، به جای اینکه استقلال رهبری سیاسی سازمان تازه ایجاد کرده خود را حفظ نمایند و بیشتر به فکر آنانی شوند که منظور و هدف اساسی سیاست اند، ثمره موجودیت شان را یکسره تحویل "پیشکسوتان نهضت میهنی" دادند.

پرواز دهی داکتر حبیب منگل از اروپا و فرود آوری او در معرکه "انتخابات ریاست جمهوری" سال ۲۰۰۹ از نام نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان، یکی از نشانه های بارز فقدان خود ارادیت سیاسی این سازمان در داخل کشور بود.

دشواری های ناشی از ادغام تشکیلاتی نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و حزب متحد ملی افغانستان در "حزب واحد" از پیش قابل بینش بودند. برخی ساده اندیشان تصور می کردند

که پرچم تباری هر دو سازمان می تواند حزب واحدی را بوجود آورد ولی آنها در این پروسه، همانگونه که نگارنده در نگارش های قبلی تاکید ورزیده بود، اصل اساسی یعنی سرشت فکری - سیاسی وحدت را فراموش کرده بر سفارش شکلی حادثه اتکا نمودند. تعداد فراوانی از اعضای نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان در داخل و خارج کشور در حالیکه ظاهراً خود را عضو "حزب واحد" می دانند به این پروسه به نظر شک نگریده، تا هنوز وحدت نظر ندارند.

تا حال آشکار نیست که "حزب واحد"، در حالیکه حدود یکسال از پیدایش نام آن می گذرد، چه سمت فکری - سیاسی را اختیار می نماید. نگارشگران صفوف جناح نهضت فراگیر "حزب واحد" هنوز هم از "چپ" و "چپ دموکراتیک"، بدون پرداخت ماهیتی به معنی این مفاهیم حرف می زنند در حالیکه قلمداران جناح "حزب متحد ملی"، اهداف عام دموکراتیک نا موجه و نا سازگار با حالت خود را تبلیغ می نمایند. معامله و کنارآئی سیاسی حزب متحد ملی افغانستان با پدیده منفور جهاد هیچ رشته مشترکی با دموکراسی ندارد. سازمانی که خود را "مترقی و دموکراتیک" می نامد ولی همزمان، همزیان و همنشین جهاد می گردد نمی تواند مدعی صادق مبارزه برای دموکراسی باشد.

افراد بالائی جناح حزب متحد ملی "حزب واحد" برای اینکه گویا پروسه "وحدت" را اخلاص نکنند، تعلق آشکار خود به جبهه مجاهدین را کتمان می نمایند. در فرهنگ مروج سیاسی، مهم نیست در کدام کشور و در کجای دنیا، بیرون آئی یک سازمان از جبهه یا اتحادیه ای، رسماً اعلام می گردد، کاری که حزب متحد ملی افغانستان تا اکنون انجام نداده است. خاموشی یا طفره روی در باره یک رخداد سیاسی، انفکاک اتوماتیک از آن رخداد معنی نمی دهد بلکه هدفی در عقب جمجمه دارد. لذا حزب متحد ملی افغانستان به دلیل عدم اعلام رسمی خروج خود از جبهه عملاً موجود مجاهدین به رهبری برهان الدین ربانی، هنوز هم عضو آن جبهه به شمار می رود. نشست هیئت رهبری شاخه اروپائی "حزب واحد" در هالند، مورخ ۲۹ سرطان ۱۳۸۹ نیز به این معضله، جز تصور سازی مصنوعی به قصد فرار از اصل موضوع، پاسخ روشنی نداده است.

ثبت تک روانه حزب متحد ملی در وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان از پی آن همه خطابه های کرکننده وحدت خواهی بعد از نشر اعلامیه رسمی پیدایش "حزب واحد"، نیز پرسشی است که متوجه نهضت فراگیر - شریک وحدت می گردد. به سوال، چرا حزب متحد ملی افغانستان ماه ها بعد از ادغام و راه اندازی غوغای وحدت، بار دیگر "رسماً" و مستقلانه حضور می یابد و نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان خاموشی اختیار می کند، پاسخی موجود نیست.

حالت کنونی این دو تشکل از پراگماتیسم سیاسی، صراحت گفتار و رفتار سیاسی و وحدت طلبی جدی فاصله عیانی دارد.

آنچه به عنوان "خطوط کلی دیدگاه ها و مبانی فکری" وحدت از سوی نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و حزب متحد ملی افغانستان مشترکاً به نشر رسیده است، شایسته ردیف یابی در "خطوط کلی دیدگاه ها" برای فعالیت متمر سیاسی نبوده و بهای واقعی "مبانی فکری" را نیز نمی یابد. خطوط دید و فکر یک سازمان، حزب یا افراد و تشکل هایی که قصد جمع آئی در یک واحد سیاسی دارند، از تحلیل عینی مناسبات اجتماعی و ضرورت اتخاذ تدابیر سیاسی متناسب بر آن نشئت می گیرند. اعلامیه های رسانه ای احساسی و سطحی، "خطوط کلی دیدگاه ها و مبانی فکری" سازمان های سیاسی را نمی سازند.

اقدام اخیر - جلسه "کمیته تدارک و سازماندهی جلسات و کنفرانس های کشوری و اروپائی حزب واحد" بتاريخ ۲۵ اگست ۲۰۱۰، آنگونه که خبر تدویر آن در سایت انترنتی "پیام نهضت" نشر گردید، جز حکایت روال تشریفاتی معمول جلسات حزبی در گذشته، تهنیت و توصیف متقابل مسئولین، پشتیبانی از رهنمود های قبلی مثل همیشه، تصویب رهنود های جدید و "آرزوی ختم موفقانه مرحله سوم پروسه وحدت"، حاوی پیام سازنده ای که احتمالاً صفوف همین حزب منتظر آند، نبود.

هنگامیکه گزارش ادغام رسمی دو سازمان مذکور انتشار یافت، تصمیم بر آن شد تا "کنگره وحدت" در جریان شش ماه تدارک و برگزار گردد. بعد مراحل را مطرح کردند، مرحله اول، دوم. حال بعد از یکسال، از پایان مرحله دوم و آغاز تطبیق مرحله سوم که آنرا عجلتاً "مرحله نهائی پروسه وحدت" می نامند، خبر می دهند. بلاخره این وحدت، چند مرحله ای خواهد بود هنوز معلوم نیست. اینکه در دو مرحله قبلی چه گذشت و در مرحله سوم چه باید بگذرد، نگارنده با تأسف آگاهی ندارد تا نقد نماید چونکه در این باره اطلاعات مفصل و روشنی در دست نیست.

اولیای امور "حزب واحد" به صراحت نمی گویند که چرا روند وحدت شان به درازا می رود؟ دشواری در کجاست؟ اصلاً چرا مراحل؟ مگر ادعا نمی گردد که نهضت فراگیر و حزب متحد ملی، احزاب برادر و اعضای آنها همزمان و هممنظران اند؟ مگر برادران هممنظر نیازی به مراحل طولانی رسیدن به وحدت دارند؟

آنان به چنین پرسش ها پاسخ نمی دهند زیرا از بیان انگیزه های اساسی دشواری ها طفره می روند. برای دریافت پاسخ منطقی به پرسش های مطروحه، باید به درک فلسفی پدیده وحدت

دست یافت، دست یافته را در اختلاط با فراورد های اندیشه ای، ناهج فعالیت های سیاسی ساخت و بعد بسوی وحدت با دیگران رفت .

واضح نیست اینگونه تفرج گری ها به کجا می انجامند؟ تلاش های جاری دست اندرکاران "حزب واحد" در جهت برگزاری کنگرهء وحدت "همهء ما و شما" تا آنجا که کنه مسئله می رساند، سمت و راستای شفافی ندارند چونکه بخش عمدهء طراحان اصلی برنامه به اضافهء عوامل ماهوی، در خارج اقامت داشته بنا بر دوری دوامدار از زنده گی واقعی مردم افغانستان، رابطه با "واقعیت" را از دست داده اند . آنهایی که در داخل اند خود ابتکار نورزیده، به "خارج نشینان" نگاه می کنند .

ادامهء فعالیت دو شاخه ئی تشکیلات "حزب واحد"، کمیسیون تفاهم و وحدت اعضا و سازمانهای ۰۰۰ ح د خ ا یا دیگر سازمان های سیاسی افغانی در اروپا به نحوهء موجود، همانگونه که تجارب سال های اخیر نشان می دهند موثریتی ندارد . اگر سیاستمداران مترقی افغان هنوز هم به نام مردم افغانستان در کشور های آلمان، هالند، انگلستان ۰۰۰ به رای زنی های سیاسی می پردازند، در حقیقت مصروفیتی برای خود ایجاد می کنند که انجام مقنع و ره آورد مطلوب برای مردم افغانستان نخواهد داشت .

معلوم نیست چرا سازمان ها و شخصیت های چپ مشمول کمیسیون "تفاهم و وحدت"، بعد از سلسله جلسات بی نتیجهء سه سال اخیر این نهاد، هنوز بی نتیجه گی ادامهء کار آنرا تحمل می نمایند؟ قرار بود از طریق این کمیسیون با شرکت "حزب واحد"، اتحادیه احزاب و سازمان ها تشکیل یابد . وضع کنونی می رساند که تشکل های عضو، به استثنای یکی - دو، عزم راسخی برای ایجاد اتحادیه ندارند و هر کدام، یا مصروف حزب سازی خود اند یا در صورت تقرب به تفاهم، بر سیطرهء دیدگاه های انحرافی خود اصرار می ورزند . طبق قراین، ایجاد اتحادیه از تشکل های کنونی محتمل به نظر نمی آید . لذا ادامهء فعالیت کمیسیون نامبرده به بازنگری نیاز دارد . بهتر است به ادامه تماس های دو جانبه و چندین جانبه رجعت داده شود .

مصوبهء هشتمین جلسهء مورخ ۱۴-۸-۲۰۱۰ کمیسیون تفاهم و وحدت، در واقع حالت درونی آنرا تجلی می دهد . مصوبهء مذکور چنان بی محتوا و سطحی نگارش یافته که به تحلیل و بررسی نمی آرزد .

استدلال ناگزیری مهاجرت در ده - پانزده سال اخیر، به مثابه علت اصلی ایجاد سازمان های سیاسی افغانی در خارج، اکنون دیگر مبرمیت خود را از دست داده است . بیشترین افغانهای مقیم اروپا بشمول اعضای "حزب واحد"، اعضای تشکل های مشمول کمیسیون "تفاهم و وحدت" و دیگر

سازمان های باز مانده از حزب دیروز، شناسنامه شهروندی کشور های اروپائی را دریافت کرده اند. آنان به ساده گی می توانند با حفظ رابطه خانواده گی خود در اروپا به کشور برگردند و آنجا فعالیت سیاسی نمایند. آنهایی که به هر دلیلی، امکان برگشت ندارند، بی آنکه در ساختار های متورمی نظیر شورا های ایالتی، کشوری، اروپائی و غیره گرد آیند، با تشکیل دفاتر و نهادهای نماینده گی، ایجاد کانون های تعاونی یا انتقال اندیشه، سهم شان را ادا نموده بر چگونگی جریان حوادث سیاسی آنجا تاثیر می گذارند.

قسمتی از ارتش عظیم حزبی های سابق در انقضای سالهای اخیر بر مبنای عاطفه، نوستالژی، روابط شخصی، خانواده گی یا هر انگیزهء دیگر، به سازمان های فرصت جو و بدون دورنمای سیاسی کشانیده شده ظرفیت و توانائی فکری - فزیکی خود را به هدر سپردند و شمار دیگری که خارج از این سازمان ها قرار گرفتند خاموشی اختیار نمودند. چرا؟ پاسخ نمی دهند. آنانی که در درون این تشکل ها تجمع یافتند، رنج فریب رأس داران خود نگر، بازیگر و منفعت خواه را تحمل می نمایند. چرا چنین می کنند؟ معلوم نیست. اگر می پرسند که چکار کنند؟ پاسخ روشن است. سر خود را از سرگردانی های تا حال اضافی، بی حاصل و بی مایه فارغ سازند، از "خانقاها" بیرون آیند، اگر در خارج اند و توانائی برگشت دارند، به کشور برگردند و برای ایجاد یک سازمان سراسری مدافع منافع زحمتکشان، با "چکش" کاری در داخل یا کلام روشن و رسا در داخل و خارج، دست بکار شوند. راه دیگری سراغ نیست.

افرادی در نهاد های رهبری و رده های پائینی نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان وجود دارند که از همان آغاز هنگامه وحدت، با این پروسه مخالفت می ورزیدند زیرا این سازمان و حزب متحد ملی افغانستان، علی الرغم تعلیق هردو تشکل به جناح پرچم حزب پیشین، سازمان های بودند که از ابتدای وهلهء موجودیت، اصول فکری - سیاسی متفاوتی را دنبال می کردند. اولی، با وجود تناقض گوئی های متداوم کارداران اروپائی آن، به همت صفوفش سعی می ورزید تا هویت چپ دموکراتیک را به گونه ای نمایش دهد، در حالیکه رهبری و سخنگویان دومی با کاربست تمام مجراهای ممکن، بر آنچه چپ افغانی نام می گرفت تیشه می زدند. نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان در نتیجهء ظهور بیروکراتیک "حزب واحد"، از گرایش های چپ قبلی کاملاً فاصله گرفته شکلاً و ماهیتاً به ساختار تشکیلاتی حزب متحد ملی پیوست. حالا دیگر از مقاله نویسی های "چپ دموکراتیک" دست اندرکاران "نهضت فراگیر" در نشرات انترنتی "حزب واحد"، خبری نیست. کاربرد مجرد و بی ربط ترکیب "چپ دموکراتیک" که گاه گاهی در نوشته ها و مصاحبه

های افراد نمایان می گردد، چپ دموکراتیک بودن نگارنده گان، مصاحبه کننده گان یا سازمان های مربوطه را بیان نمی دارد. نوشته ها و مصاحبه ها باید از اصلیت و درون مایه "چپ دموکراتیک" بهره مند باشند.

مشکل اظهار نارضایتی در "نهضت فراگیر" به این امر رابطه می گیرد که افراد ناراضی به دلایل گوناگون نمی توانند از سهولت های رسانه ای برای ابراز آزاد و مستقل نظریات سالم استفاده برده روی وابستگی های بی معنی از نظر سیاسی، پا گذارند و آنچه واقعاً در ذهن شان می گذرد منتشر سازند بنائاً رسم خاموشی می گزینند.

تعداد محدودی از اعضای رهبری شاخه اروپائی نهضت فراگیر که با وجود فعالیت اداری - نشراتی در ستاد انتخاباتی کاندید این نهضت برای شرکت در "انتخابات" ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹، با مشی جاری سازمان خود موافق نبودند، گویا به مقصد جلوگیری از ایجاد رنجش به قیام آرام توسل بسته، بی آنکه در جستجوی پیدایش طرق تفاهم و همسوئی با دیگر هم نظران به هدف ایجاد یک سازمان سراسری چپ شوند، خاموشانه راه جدا کردند و با اعلان "حزب جدید" در واقع به گروه سازی بی نتیجه متداول ده سال اخیر ادامه دادند.

بر علاوه، گذاشتن چنین نامی بر یک سازمان سیاسی، خیلی مجرد و انتزاعی به نظر رسیده باربر اندیشه و سیاست معینی نیست لذا جاذبه ای ندارد.

علاقه مندان امور سیاسی افغانستان بویژه اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان، متشکل یا غیر وابسته، منتظر بودند تا در جریان یک ماه و اندی بعد از خبر پیدایش "حزب جدید"، از بطن آن آگاهی بیشتر یابند، امریکه تا اکنون اتفاق نیفتاده است.

حزب تعریف روشن دارد و حزب سازی در دموکراسی با در نظر داشت پیش شرط های لازم، پدیدهء مأمول به شمار می رود به شرط آنکه در ایجاد آن از پلاتفورم صریح فکری - سیاسی و خاستگاه معین اجتماعی استمداد بسته شود. جدا شدن اعتراضی محدود افراد متعلق به یک سازمان سیاسی، حزب جدید را بوجود نمی آورد. افزون بر آن اعلام رسمی پیدایش یک حزب سیاسی، همزمان با تدوین و نشر اهداف اندیشه ای - سیاسی آن صورت می پذیرد. در صورت ضرورت، یک برنامه کوتاه مدت و موقت تهیه و به نشر می رسد. باید توجه کرد که مسایل مبرم مربوط به آغاز فعالیت یک حزب سیاسی به تعویق نمی افتند.

آنچه تا حالا از "حزب جدید" در "رستاخیز" انتشار یافته، جز حمایت از برخی کاندید های "انتخابات پارلمانی" ماه سنبله، خبر عمدهء دارای وزنهء سیاسی بیشتری در دسترس نیست. اطلاعاتیهء آن "حزب" مبنی بر "ضرورت تلفیق اشکال مبارزات سیاسی علنی و مخفی و اصل رجحان به مبارزات نیمه علنی در شرایط دشوار کنونی کشور"، قانون اساسی رژیم کابل و بدینوسیله کل سیستم سیاسی - حقوقی این رژیم را زیر سوال می برد. چنین برخورد با قضایای سیاسی امروز افغانستان واقع بینانه است اما افادهء "ما برای ثبت و راجستر تلاش قانونی می کنیم" در "اعلامیهء دفتر سیاسی حزب جدید" باز آنچه را که در اطلاعاتیهء آمد رد می نماید چون تمام احزاب و سازمان های موجود کشور، اشکال مبارزات سیاسی و اصل رجحان به مبارزات نیمه علنی در دستور کار نداشته راه تلاش قانونی برای ثبت و راجستر را پیموده اند. در اینصورت دیگر فرقی بین "حزب جدید" و سایر احزاب باقی نمی ماند. واضح نیست که چگونه این "حزب"، از یکسو در مخالفت با رژیم و قوانین آن عمل می کند و از سوی دیگر می خواهد قانونی ثبت و راجستر شود؟ تبلیغ مستقیم یا غیر مستقیم "انتخابات آیندهء پارلمانی" نیز با اطلاعاتیه در مغایرت قرار می گیرد. بدون شک افراد حق دارند، اگر بخواهند، در تدابیر سیاسی رژیم مستقلانه شرکت ورزند. آنها در واقع منفردانه عمل کرده مسئولیت تصمیم گیری و پیامد های آنرا، خود بدوش می گیرند. وقتی شکل های مترقی علنی یا نیمه علنی مخالف نظام سیاسی بر سر اقتدار، از تصامیم اشخاص مبنی بر شرکت آنها در کارزار "انتخاباتی" رژیم حمایت رسانه ای می نمایند، در حقیقت به حامی پس پردهء حاکمیت مبدل می گردند. در اینصورت ادعای "اصل رجحان به مبارزات نیمه علنی در شرایط دشوار کنونی کشور" که یک روش سیاسی ویژه است، توجیهی ندارد.

در پیرامون "حزب جدید" به کوتاه سخن بالا اکتفا می گردد. اگر مسئولین این "حزب" همت ورزند و به ابهامات فکری - سیاسی مربوط به ظهور حزب شان در کوتاه مدت روشنی دهند، بحث منظور لاجرم راستای دلچسپی خواهد یافت.

و نکتهء اخیر: سیاست مترقی و چپ، اگر در جمع مردم هسته نگذارد، از میان مردم قد نیفزاد، منطق زایش و تکامل خود را در پیوند دیالکتیکی با منافع انسان زحمتکش نیابد و صرفاً بر پایهء سلیقه های فردی، سرگرمی جوئی های روشنفکرانهء غیر توده ای، رویاهای رسیدن به قدرت به هر قیمت و یا روش های "کلیسائی" استوار یابد، نتیجهء مثمری بدست نخواهد داد.